

سخنی چند درباره آموزش عالی

در این موقع که تعلیمات عالی دانشگاهی و فنون آموزشی و تأسیس فرهنگستان مورد عنایت و توجه است مناسب دانست قسمت‌هایی از مقاله‌هایی که بقلم آقای محمدعلی اسلامی، از نه سال پیش باین طرف در این باره در مجله یغما بتدریج منتشر شده نقل کنیم تا معلوم گردد که نویسندگان مجله یغما هیچگاه از وظایف خویش در نگاهبانی و تذکار غفلت نداشته و آنچه امروز گفته می‌شود آنان دیروز گفته‌اند.

مجله یغما

يك امر موجب تعجب است و آن این است که هنوز تمدن کنونی ما و آثار فرهنگ و فضل در جامعه ما مورد هیچ‌گونه ارزیابی و سنجش قرار نگرفته است. تا کنون در هیچ‌يك از جراید و کنگره‌ها و انجمن‌های فرهنگی، در این باره بحثی بمیان نیامده است. مسلم است که تحولی در روح جامعه ما پدید آمده، ولی روشن نیست که این تحول در چه مسیری است، رو به انحطاط است یا رو به اعتلا؛ تا چه میزانی از تمدن مغرب‌زمین متأثر است و تا چه حد از تمدن گذشته ایران. ما نمی‌دانیم بکدام سو باید بگرایشیم. آیا باید سوابق و سنن خود را چون بندهائی بر پای خود انگاریم و یکباره آنها را بدور افکنیم، تا بتوانیم به قافله تمدن جدید برسیم، یا به گذشته خود وفادار بمانیم، و یا آنکه تلفیق سالمی از این دو برگزینیم؟

در آنچه مربوط به علم و فن است، مشکلی به میان نمی‌آید؛ زیرا در این حرفی نیست که ما نیز از آموختن دانشهای جدید ناگزیریم؛ لیکن در آنچه مربوط به تربیت ملی و پرورش ذوق و کمال معنوی جامعه ماست، مسائل چندی هست که باید برای آنها جواب یافته شود.

اول از همه خوب است ببینیم که وضع کنونی فضل و معرفت در کشور ما چیست، عالمان و فاضلان و ادیبان ما چه تأثیری در رشد روحی جامعه ما دارند، چه آثاری بوجود آورده‌اند، چه حرف تازه‌ای زده‌اند و چه مقدار بر سرمایه معنوی ما افزوده‌اند. سپس نوبت به تحقیق در حال مردم «تحصیل‌کرده» و باسواد می‌رسد. باید دید که آنان از آنچه آموخته‌اند، چگونه بهره می‌گیرند و چه تحول اخلاقی در آنان پدید آمده. باید دید چه کتابهایی در زبان فارسی انتشار می‌یابد، و چه مطالبی در روزنامه‌ها و مجلات به مردم عرضه می‌گردد. باید دانست که مردم، دسترسی به چه سرچشمه‌ای

دارند تا عطش خود را به دانستن و آموختن فرو نشانند ..



سرانجام ، آنچه مهم تر است ، این است که ، چه ثمره و حاصلی از دانش و فرهنگ بر می گیریم . آیا بهمان نسبت که عالمان و ادیبان و باسوادان کشور افزایش می یابند ، تعداد مدرسه و دانشگاه زیاد می شود ، بر عدد روزنامه ها و مجلات افزوده می گردد ، دستگاه فرستنده گشایش می یابد ، بهمان نسبت بر غنای معنوی و لطف ذوق و تربیت و فهم مردم افزوده می شود ؟ آیا بهمان نسبت زندگی در کشور ما معنی و لطف بیشتری به خود می گیرد و مطلوب تر می گردد ؟

زیرا ، می دانیم که ارزش علم و فرهنگ به آثاری است که پدید می آورند . . . علم ، از یکسو برای آن است که رفاه و سهولت بیشتری در زندگی مادی بوجود آورد و طبیعت را رام تر کند ، و از سوی دیگر برای آن است که آدمی را بسوی اعتلا براند ، پرده های اوهام را از جلو چشمان او بردارد ، منش و غرائز او را والاتر و نرم تر سازد ، تعصب و سرکشیهای او را مهار نماید . بشر از روزی که پا به عرصه وجود نهاده ، همواره در سیر مرموز پر مشقت مداومی کوشیده است که راه خود را بسوی روشنی و بلندی ، بسوی حقیقت و کمال بگشاید . همین میل نیرومند ، او را به کسب علم و کشف و تحقیق واداشته است .



آیا سازمان اجتماعی و تمدن امروز ما بدانگونه هستند که این احتیاج را برآورده سازند ؟ آیا فرهنگ ما (نه تنها وزارت فرهنگ و دانشگاه ، بلکه دستگاههایی که برای پرورش روح ایرانی نقشی برعهده گرفته اند ، چون بنگاههای نشر ، روزنامه ها فرستنده های رادیو ، سینماها و غیره . . .) باین مقصود خدمت میکنند ، یا بدان میاندیشند ؟ اگر علاقه ای به رشد و پیشرفت جامعه ایرانی هست ، باید این سؤاها مورد تحقیق و تأمل دقیق قرار گیرد . باید روشن گردد که ثمره و نتیجه آموختن برای ما چه خواهد بود .

ما اگر حساب دانش را از فضیلت و انسانیت و اخلاق جدا کنیم ، نشانه آن است که بگمراهی افتاده ایم و دیگر شایستگی و توانائی آن را نداریم که فرهنگ و تمدن گذشته خود را بارور و زنده نگاه داریم . ما هر سال بودجه کشور خود را از تصویب می گذرانیم ، و بظاهر ، بر مصرف آن نظارت میکنیم ، و کسی را که در دخل و

خرج تخطی کرده باشد ، مسئول می‌شماریم ، اما عجب این است که حساب سود و زیان معنوی خود را نداریم .

نخبگان و دانشمندان هر کشور ، پاسداران تمدن و فرهنگ آن کشوراند . اینانند که باید سرمشق بزرگواری و غیرت و انسان‌دوستی باشند ، و از راستی و عدالت و آزادی و زیبایی دفاع نمایند ، و گرنه هقام استادی و عنوان علامه و پروفیسور ، بس نیست که کسی را از نعمت فضل برخوردار دارد .

آیا یقین داریم که همه کسانی که در کشور ، نام دانشمند بر خود نهاده‌اند ، سزاوار این نام‌اند ؟

از مقاله «از آموختن چه حاصل؟»

یغما - شماره مهر ۱۳۳۸

... ما تاریخ و تمدن و فرهنگ و ادبیات ، هر چه بخواهیم داریم ؛ آنچه کم داریم ، مورخ و ادیب و محقق و نویسنده است . ما تا زمانی که آنچه داریم نتوانیم عرضه کنیم ، نمی‌توانیم گفت شایسته آنیم که آنچه نداریم کسب کنیم
... با آنکه تعداد انتشارات دانشگاه از هزار در گذشته ، ما هنوز از داشتن کتابی درباره تاریخ و تمدن خود بی‌بهره‌ایم .

اگر قبول داریم که در گذشته غفلت شده ، باید جنبید تا بیش از این فرصت از دست نرود . نخستین قدم میتواند آن باشد که مرکزی برای «تحقیق در تاریخ و تمدن و فرهنگ و هنر ایران» تشکیل شود ؛ یک مرکز واقعی ، نه صوری ، و با وسائل کافی و صداقت و شوق ، شروع بکار کند .

ما رفته‌رفته داریم از گذشته خود گسیخته می‌شویم . نسل جوان کنونی بگذشته ایران بی‌اعتنا و بی‌اعتقاد است ، برای آنکه آن را نمی‌شناسد ، یا بد و ناقص می‌شناسد ؛ باید او را با عیب‌ها و حسن‌های گذشته کشورش آشنا کرد ، با واقع‌بینی و بیطرفی ، نه با پرده‌پوشی و مدهانه . جدائی از گذشته مارا بصورت ملتی ریشه‌کن شده درخواهد آورد ؛ مثل افراد «آسی‌پاسی» و ولگرد که برایشان هر چه پیش آید خوش آید ، و شب هر بالینی بیابند ، سر خود را بر آن می‌نهند .

برای آنکه نسل کنونی به گذشته توجه کند ، باید آنرا زنده ببیند . آن گذشته‌ای جذاب و ثمربخش است که توانسته باشد ریشه‌های خود را تا زمان حال گسترش دهد . ما باید برای جستن این ریشه‌ها ، ارزیابی تازه‌ای از تاریخ و میراث فرهنگی خود

بکنیم؛ آنچه را با اندیشه‌ها و احتیاج‌های امروز، پیوستگی می‌یابد، در برابر خود نگاه داریم، و زیادی‌ها را بکناری بزنیم، تا مرده‌ها جای را بر زنده‌ها تنگ نکنند... گمان نمیکنم کسی منکر این اصل باشد که هر درس خوانده‌ای، اعم از فنی و غیرفنی، اعم از طیب و سیاستمدار و اداری، محتاج آن است که درست فکر کند و آنچه را اندیشید، درست به بیان آورد. گسیختگی‌ای که در بعضی از شئون زندگی، دیده میشود، برای آن است که با هنر فکر کردن بیگانه شده‌ایم. نه تنها جوانان ما، بلکه سالمندان، رجال قوم و حتی بعضی از دانشمندان ما از این بلیه در امان نمانده‌اند....

آموزش باید معطوف به آن باشد که شخصیت و منش جوانان پرورده شود، روح آزادگی و خدمت به خلق در آنان تقویت گردد؛ با آنان فرصت و آمادگی داده شود که خود و کشور خود و جهانی را که در آن زندگی میکنند بشناسند، و برای بهتر کردن آن همت بکار برند؛ چه آفتی نبود بتر از ناشناخت!

از مقاله «ایران به چه کسانی نیازمند است؟»

یغما - شماره تیر ۱۳۴۴

در کشور ما برای کمتر کسی فرصت فکر کردن باقی مانده است. آن حد اقل خلوص و خلوت و ایثار و فراغت و اعتقادی که لازمه هر کار فرهنگی است، از جامعه ما رخت بر بسته. در همین تهران، شهر دومیلیونی، آیا چند نفر را میتوان یافت که در آزمایشگاهها بتحقیق و کشف علمی مشغول باشند؟ این بدان معنی نیست که مردم ایران ذاتاً حوصله و استعداد کارهای اساسی را ندارند، بلکه بدان سبب است که «جو فرهنگی» در کشور ما ایجاد نشده، این متاع خریدار ندارد.

گرفتن يك شغل دولتی و با رفاه زندگی کردن، بسیار آسان‌تر و محترمانه‌تر است تا دل‌بستن بیک کار علمی که نتیجه‌اش بعد از بیست سال عاید می‌شود.

دانشکده علوم، از دانشکده فنی و پزشکی کمتر مورد استقبال است، زیرا کسیکه در رشته فنی یا پزشکی فارغ التحصیل شد، اگر بخت با او یار بود، بلافاصله خواهد توانست درآمد خوبی برای خود درست کند؛ ولی فارغ التحصیل دانشکده علوم میماند سرگردان؛ و حال آنکه قاعده برجسته‌ترین شاگردان باید در رشته علوم محض بکار پردازند.

بدین علت می‌بینیم که از سی چهل سال پیش باین طرف که ما با علم جدید سروکار پیدا کرده‌ایم، انگشت‌شمار بوده‌اند دانشمدانی که بتوانند صاحب قوهٔ ابتکار و نظریه‌ای شوند. برای کسیکه یکی از رشته‌های علمی را تمام کرده، تازه اول کار است؛ باید وسیله و آزمایشگاه و معاش کافی در اختیارش باشد، تا بتواند بتحقیق و کشفی در زمینهٔ علم پردازد. ولی فارغ‌التحصیل‌های دانشکدهٔ علوم، که چه بسا در بین آنان جوانان مستعدی هم باشند، ناگزیر در پی معلمی یا یکی از مشاغل اجرایی می‌روند و وقت خود را با کاغذبازی و تلفن و کمیسیون می‌گذرانند.

ما نمی‌توانیم تا ابد بر سر سفرهٔ علم مهمان باشیم. باید خودمان هم روزی نکان بخوریم. باید نشان دهیم که دوستدار و معتقد علم هستیم. این را باید از طریق کوشش در پیشرفت علم نشان داد، نه با زبان، و گرنه اتومبیل سوار شدن و کف اطاق خود را با «موکت» پوشاندن، یعنی از محصول کار فرنگیها استفاده کردن، از از عهدهٔ وامانده‌ترین اشخاص هم بر می‌آید.

در زمینهٔ ادب و فکر هم وضع بهتر از این نیست. هم اکنون از صد کتابی که در سال ما منتشر می‌کنیم، بیشتر از نود تای آنها ترجمه یا اقتباس، یا متون قدیمی است. مقاله‌های مطبوعات نیز بر همین روال است. آنچه محصول مغزو مبین فکر ایرانی باشد، بسیار کم دیده می‌شود.

ما مانند بدنی شده‌ایم که با قلب باطری‌دار، خون را در خود بجریان می‌اندازد و با سرم و آمپول تغذیه می‌کند؛ و دیگر پس از چندی دستگاه گوارش و قلب او از کار می‌افتند، و مأموریت خود را فراموش می‌کنند.

ما، نزدیک است که خود را تا سرحد يك کشور بی‌فرهنگ نفت فروش تنزل دهیم. مانند «آقازاده»های سفیه بیکاره که یکی پایشان را میمالد و دیگری لقمه توی دهنشان می‌گذارد، گوش بزنگ هستیم تا اختراع تازه‌ای در گوشه‌ای از دنیا در زمینهٔ تجمل و رفاه بشود و ما آنرا بخریم و وارد کنیم. این فکر برای ما پیش نمی‌آید که گذشته از آنکه این نوع زندگی قسابل دوام نیست، زشت و غیر انسانی نیز هست. دنیای کنونی پر است از فعالیت و شور و چاره‌جویی؛ هر کشوری میکوشد تا بقدر وسع خود، راهی بجلو بگشاید، کسب فضیلت و دانش کند. آنگاه عده‌ای از جوانان باصطلاح روشنفکر ما، تمام فکر و ذکرشان در اطراف رتبه و اضافه‌کار و پاداش و تلفن و «سکرت» و اتومبیل می‌چرخد....

... کسیکه اندکی ادعای شرافت و فهم کند ، بایدگاه‌بگاه بتواند از خود پیرسد:
 آیا من به نانی که میخورم می‌ارزم؟ این برای يك انسان ، عادی‌ترین و مهم‌ترین
 سؤال است . اما آیا چند نفر از ما این سؤال را حتی یکبار از خود کرده‌اند؟
 آنچه مصیبت را معمائی‌تر و اندوه‌بارتر و دلخراش‌تر میکند ، آن است که
 ما خود را نخبهٔ ملتی میدانیم که روزگاری یکی از انسانی‌ترین و درخشان‌ترین
 فرهنگ‌ها را به دنیا ارزانی داشته است .

از مقالهٔ «آدمیت و مقام»

یغما - شمارهٔ آذر ۱۳۴۴

ابراهیم - غم

اکسیر

از گرانجانان میدانها چه غم شمشیر را
 با کلامی کرد بتوان شادمان دلگیر را
 هر يك از دندانها افزاید قوا زنجیر را
 پای سبقت می‌نماید تا پایان پیر را
 نیست در تحصیل سیم و زرتکاپو سیر را
 جلوه بخشد رنگ روشن بیشتر تصویر را
 بشکند پشت سپه گر نیست نیرو میر را
 هر هدف از راستی در بر نشیند تیر را
 کودکان مشکل نهند از سر خیال شیر را
 در لجن پیدا شود آسودگی خنزیر را
 نیست اندر شام ظلمت آبرویی قیر را
 نیست بر قرآن تقدم هیچ‌گه تفسیر را

هیچ ناید احوادث خم بر ابرو شیر را
 شبنمی ناچیز بخشد شاخ خشکی را حیات
 میشود نیروی انسانها پدید از اتفاق
 در زوال آید ز سستی آفتاب نیمروز
 نادرستی زاده ظلم است و فقر و احتیاج
 ناله بسیار است مرغی را که خواند در سحر
 بار رسوائی بر آرد وعده‌های دلفریب
 کجروان کمتر بمنزل راه یابند از مراد
 کی تواند تار عادت بگسلد جان بی‌عذاب
 کام دل‌را اهل دنیا جوید اذاهوای نفس
 شمع بی رونق شود پیش جمال آفتاب
 هست گل‌را بر گلاب از اصل رجحان بیشمار

«ناعما» بر فضل یزدان ره معجز جز از ثبات

کیمیا خواهی اگر از کف مده اکسیر را